

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی تفاوت بین قرینه سیاق و قرینه لفظیه

بیان شد که آیه [\(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا\)](#) ظهور در مال دارد؛ و بین قرینه سیاق و قرینه لفظیه فرق است. سیاق يك عنوان مجموعی دارد و عنوان واحد و مفرد ندارد؛ لذا، می‌گوئیم وحدت سیاق این چنین است و به آن تصریح هم نشده است. بنابراین، قرینه سیاق، قرینه غیر لفظیه است؛ قرینه غیر مصرحه است. ما هم در مباحث اصول و هم در مباحث فقه گفته‌ایم که در قرآن سیاق قرینیت ندارد، اما نمی‌خواهیم قرینیت سیاق را به طور کلی انکار کنیم؛ چرا که در بعضی از موارد و حتی در بعضی از آیات، سیاق می‌تواند قرینه باشد؛ اما سیاق در همه موارد و همیشه قرینه نیست؛ زیرا، روایت معتبر داریم بر این که در یک آیه شریفه، اول و وسط و آخرش در سه موضوع است؛ و یا گاه دو آیه هست که هیچ ارتباطی به یکدیگر ندارند. ما وقتی می‌گوئیم سیاق قرینیت ندارد، معنایش این است که اگر آیه قبل در مورد موضوعی بود، دلیل نمی‌شود که آیه بعد نیز در همان موضوع باشد. بله، گاه به مرتبه‌ای از ظهور می‌رسد که در نظر عرف هم قرینیت واضح دارد؛ در اینجا قرینیتش را می‌پذیریم. پس، سیاق اگر به مرحله‌ای از ظهور رسید که از نظر عرف، قرینیت دارد، به وسیله آن در کلام تصرف می‌کنیم؛ و الا اگر به چنین مرتبه‌ای نرسد، قرینیت ندارد. به بیان دیگر، همه‌ی این مطالب را باید ببریم تحت کبرای حجیت ظواهر. اگر سیاق را من حیث هو سیاق بگوئیم فی حدّ نفسه معتبر است ولو ظهور هم نداشته باشد، بر اساس چه ملاکی باید بگوئیم اعتبار دارد؛ اگر به مرتبه‌ی ظهور رسید، می‌گوئیم اعتبار دارد. پس، این که می‌گوئیم سیاق یا ظهور دارد یا ظهور ندارد، معنایش این است که گاه قرینیت دارد و گاه قرینیت ندارد.

لذا، علت اینکه حجیت سیاق را در بعضی از موارد نفی می‌کنیم این است که به مرحله قرینیت نمی‌رسد. به عنوان مثال، مثلاً آیه‌ای در مورد مجوس است، و دو آیه قبل از آن، سیاقش در مورد اهل کتاب است، اینجا نمی‌شود استفاده کرد که خداوند تبارک و تعالی مجوس را هم از اهل کتاب می‌داند! و در قرآن، موارد این چنینی زیاد داریم. حال، در ما نحن فیه اولاً می‌گوئیم قرینه لفظیه داریم؛ خداوند در آیه قبل راجع به انفاق به زن مطلقه که چه مقدار باید به او مال و مسکن داد و با او چطور باید رفتار کرد، حکمی را فرموده است؛ بعد هم می‌فرماید [\(لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ ۖ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ ۖ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ\)](#) و سپس می‌فرماید [\(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا\)](#)، اینجا قرینه صریحه وجود دارد که مراد از ایتاء، ایتاء المال است. حال، اگر در اینجا بخواهیم به سیاق تمسک کنیم، مانعی ندارد؛ چون سیاق در این مورد به حدی از ظهور است که قابلیت برای قرینیت دارد. البته این برهانی هم ندارد و استظهار است؛ کسی ممکن است این استظهار را بکند و این را قرینه بداند، و کسی هم ممکن است بگوید نه، به حد قرینیت نرسیده است. پس ببینید ما آیه شریفه را به اینجا رساندیم که در مال ظهور دارد، این يك.

ثانیاً، ما نمی‌خواهیم از ضابطه بودن آیه رفع ید کنیم. بعد از جلسه گذشته در ذهن بعضی از آقایان فضلا این سؤال بود که مرحوم شیخ و تابعین ایشان گفتند اگر آیه را به مال معنا کنیم، تکرار لازم می‌آید؛ چون قبلاً فرموده است: [\(لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ ۖ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ ۖ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ\)](#).

عرض ما این است که خیر، تکرار لازم نمی‌آید؛ **(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا)** ضابطه است، منتهی ضابطه‌ی در امور مالی؛ مورد آیه زن مطلقه است که چه مقدار باید به او خرجی داد؛ به مقداری که خداوند به انسان داده، اگر زیاد داده، مرد هم به او زیاد بدهد؛ و اگر هم کم داده، او نیز کم بدهد. و یا این که در صدقه، انسان چه مقدار صدقه بدهد؛ انسان فقیر و یا انسان غنی چه مقدار صدقه بدهد؛ این آیه می‌گوید مقدارش فرق می‌کند. در اکرام ضیف هم این آیه معنا پیدا می‌کند؛ و حتی در باب نفقه، یک مورد از موارد وجوب نفقه این است که پدر باید نفقه فرزند را بدهد؛ - این فرع لطیف و خوبی است - در باب نفقه، فتوا این است که به مقداری که رفع احتیاج کند، باید نفقه داده شود؛ ممکن است کسی بگوید ما به اطلاق این ضابطه تمسک می‌کنیم که **(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا)** یعنی پدری که پولدار است، وظیفه‌اش این است که نفقه‌ی بچه‌اش را بیشتر بدهد؛ و پدری که پولدار نیست، کمتر و در حدّ وسعش نفقه دهد.

حتی هرچند این آیه در مورد زن مطلقه است، اما در مورد زوجه‌ای که مطلقه هم نیست و شوهر باید نفقه‌ی او را بدهد، می‌گوئیم نفقه را نمی‌شود گفت در حدّ بخور و نمیر باید داد؛ که بعضی‌ها اینطوری معنا می‌کنند؛ می‌گویند سالی یک دست لباس باید برای زن تهیه کرد، و در هفته یکی دو بار غذای حسابی بخورد، به اندازه‌ای که زنده بماند. اما بعضی‌ها هم می‌گویند نفقه‌ای که به او می‌دهند باید مطابق با شأنش هم باشد؛ که این به آیه نزدیکتر است. پس، ضابطه بودن آیه محفوظ است؛ و اگر ایتاء را به معنای مال گرفتیم، دیگر مستلزم تکرار نیست. مطلب بعد در مورد روایت عبدالاعلی است که در این روایت امام علیه السلام به **(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا)** تمسک فرموده‌اند و ظهور در تکلیف دارد. سائل سؤال می‌کند «هل كلف الناس بالمعرفة» آیا مردم مکلف به معرفت خداوند هستند؟ حضرت می‌فرماید «لا، على الله البيان **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا**». این را مطالعه کنید ان شاء الله روز شنبه بیان خواهیم کرد.

بحث اخلاقی

فردا مصادف است با شهادت امام نهم حضرت جواد الائمه علیه السلام. برخی از فضلا فرمودند چند کلمه‌ای را در مورد امام جواد علیه السلام عرض کنیم؛ هرچند که این مقدار وقت، حتی تناسبی با اجمال و اشاره‌ی زندگی امام جواد علیه السلام و ابعاد وجودی ایشان ندارد. در مورد آن حضرت، چند مطلب، بسیار حائز اهمیت است.

زهد حضرت جواد الائمه (ع)

اولاً عنوان زهدی که در امام جواد علیه السلام بود با توجه به وفور مال و امکانات فراوانی که امام جواد علیه السلام داشتند؛ هم از طرف مأمون عباسی اموال بسیار زیادی در اختیار ایشان قرار داده شده بود و هم از همین شهر قم و از میان شیعیان، حقوق شرعی‌ی فراوانی برای امام جواد علیه السلام فرستاده می‌شد؛ اما آن حضرت در کمال زهد زندگی می‌کردند؛ و هر چه از این اموال به دست حضرت می‌رسید، آن را در مورد فقرا و نیازمندان و آنچه که مربوط به امور مسلمین بود، صرف می‌کردند. دربحار و برخی از کتب دیگر نقل شده شخصی به نام حسین مکاری روزی در بغداد امام جواد علیه السلام را دید که خیلی با تعظیم و اکرام و احترام، افراد زیادی اطراف آن حضرت هستند؛ در ذهنش گذشت که منم در بغداد بمانم و به مدینه بروم و از این امکانات و شرایط و این وضع ظاهری امام جواد علیه السلام استفاده کنم. این قضیه فقط در ذهنش گذشت. حضرت فرمودند: «یا حسین خبز الشعیر وملح جریش فی حرم جدّی رسول الله(ص) أحبّ إليّ ممّا ترانی فیهِ» اگر من یک قرص نان با نمک نیم کوب و نیم‌دانه شده داشته باشم و کنار قبر جدّم در مدینه باشم از این جلال و شکوهی که تو الآن می‌بینی بسیار برای من مطلوب‌تر است. امام علیه السلام این حرف را برای تسکین حسین مکاری زده است؛ بلکه می‌خواهد بگوید واقعیت ما این است؛ و این مسئله‌ی مهمی است. شرایط زندگی امام جواد علیه السلام از جهت ثروت و اموال و امکانات خیلی به وفور بوده، اما حضرت اعتنائی نمی‌کرده‌اند.

امامت در سنين كودكي

اما آنچه كه خيلي برجستگي دارد، خصوصيتي است كه شايد در ائمه ديگر هم نبوده و آن اين است كه خداوند منصب مهم امامت را در سن هفت سالگي به ايشان عنايت كرد؛ مورخين اتفاق نظر دارند كه سنّ حضرت بعد از شهادت امام هشتم عليه السلام بيش از هفت سال نبود و خداوند منصب امامت را به او عنايت كرد. اين جاي تأمل زيادي دارد كه منصب عظيم امامت كه شخص مي‌خواهد حجت خداوند تبارك و تعالي قرار بگيرد، فرقي بين صغير و كبير ندارد. در نبوت نيز شبیه همین قضيه بوده است. منصب امامت كه به مراتب بالاتر از منصب نبوت است، خداوند تبارك و تعالي طوري قرار داده كه مردم، اهل نظر، اهل علم، پي ببرند به اينكه اين منصب كوچك و بزرگ نمي‌شناسد، فرقي نمي‌كند. شما اين دو سه قضيه را دنبال كنيد، حالا قبل از اينكه ظاهراً امام هشتم به شهادت برسند، امام جواد عليه السلام در كوچه بوده و با بچه‌ها مشغول بازي بودند يا اينكه حضور داشتند، وقتي موكب مأمون به آنجا مي‌رسد همه فرار مي‌كنند، اما ايشان باقي مي‌ماند؛ مأمون تعجب مي‌كند كه اين بچه كيست كه از خوف و هيبت ما فرار نكرد و ايستاده؟ مأمون از حضرت سؤال مي‌كند نام شما چيست؟ در جواب مي‌فرمايد: ابن الرضا هستم. بعد سؤال مي‌كند چرا بقيه از ديدن ما رفتند و تو ايستادي؟

تعبير امام(ع) را دقت كنيد كه چه فرموده؟ فرمود: «ليس في الطريق ضيق حتى أوسع لك راه تنگ نبود كه براي باز كنند، راه ديگري هم بود كه تو رد شوي وليس لي جرم فأخشاك منه جرمي هم نداشتم كه از تو بترسم، والظن بك حسن إنك لا تضر لا ذنب له حسن ظن به تو خوب است، من گمان به اين بردم كه تو به آدمي كه گناه نكرده كاري نداري». اين جواب در اوج حكمت است. چند مطلب را فرمودند كه هيچ روزنه‌اي براي سوال، و مطلب ديگري باقي نگذاشت؛ آنقدر محكم است كه همه جوانب ذهني طرف را كاملاً پاسخ مي‌دهد.

چند قضيه واقع شده بود كه مأمون شديدتاً نسبت به فضل و كمالات علم امام جواد عليه السلام اذعان داشت تا اينكه علاقمند شد و حاضر شد حضرت را به دامادي خودش در بياورد و خودش هم پيشنهادش را داد. عباسيون ناراحت شدند؛ نمي‌خواستند كسي از اهل بيت پيامبر در حكومت عباسيون وارد شود. سياست مأمون و تمام عباسيون بر اين بود كه تا مي‌شود اينها از حكومت دور شوند. به مأمون اعتراض كردند كه اين كار درستي نيست كه تو انجام مي‌دهي! مأمون هم مقاومت كرد. گفتند بايد يك راهي را پيدا كنند تا امام جواد عليه السلام را از چشم مأمون ببندازند. نگاه كردندديدند مأمون شيفته بعد علمي آن حضرت شده با اينكه در صغر سن است، گفتند اين كاري ندارد، مجلسي تشكيل مي‌دهيم، اعلم فقها را دعوت مي‌كنيم تا سخت‌ترين سؤالات را از امام جواد بپرسند.

رفتند اين پيشنهاده را به مأمون دادند؛ مأمون اول گفت من مي‌دانم دارم چكار مي‌كنم و شما اينها را نمي‌شناسيد كه چه كساني هستند، ولي اين پيشنهاده شما را قبول مي‌كنم. رفتند قاضي القضاة بغداد - يحيي بن اكنم - را تظميع كردند و اموالي به او دادند و گفتند مشكل‌ترين سؤال فقهي را بيا از اين آقازاده بپرس. عباسيون از اين جلسه دو هدف داشتند (كه اين خيلي مهم است) يك هدفشان اين بود كه مسئله ازدواج امام جواد عليه السلام به هم بخورد و هدف دومشان اين بود كه همان موقع اصحاب امام هشتم به مردم و شيعه مي‌گفتند: امام، امام جواد عليه السلام است و مي‌خواستند قضيه امامت را براي هميشه به زعم باطل و شيطاني خودشان از بين ببرند. مجلس را تشكيل دادند و يحيي بن اكنم عرض كرد: اجازه مي‌دهيد من سؤال كنم؟ حضرت فرمود «إسئل ما شئت» هرچه مي‌خواهي بپرس. حضرت نگفت در دايره فقه يا فلسفه يا قرآن و يا تفسير سؤال كن؛ بلكه فرمود: هرچه مي‌خواهي سؤال كن. يحيي بن اكنم كه سؤالش را از قبل آماده کرده بود، گفت: «ما حكم المحرم إذا قتل صيداً ما تقول جعلني الله فداك في محرم قتل صيداً؟» مي‌دانيد خود صيد براي محرم حرام است، قتلش هم حرام است؛ حال او مي‌پرسد حكم محرمي كه قتل صيداً چيست؟ حضرت در مقابل اين سؤال، ده بيست سؤال از او پرسيد. فرمود: «قتله في حل أو حرم؟» در حرم بوده يا در غير آن؟ عالم بوده يا جاهل؟ عمد بوده يا خطا؟ قاتل حر بوده يا عبيد؟ قاتل صغير بوده يا كبير؟، قاتل بار اولش بوده يا بار چندم؟، آن صيد پرنده بوده يا غير پرنده؟، صغير بوده يا كبير؟، احرام عمره بوده يا احرام حج؟ يحيي بن اكنم مبهوت شد و حتي يكي از اينها را هم نتوانست دنبال كند. نقل مي‌كنند از عظمت خداوند تبارك و تعالي نسبت به آن عنايتي كه به امام

جواد علیه السلام کرده، صدای تکبیر اهل مجلس بلند شد.

مأمون گفت: «الحمد لله على هذه النعمة والتوفيق لي في الرأي أعرفتم الآن ما كنتم تنكرونه» خدا را حمد کرد و بعد گفت: فهمیدید آنچه را که انکارش می‌کردید؟ بعد خود مأمون از امام علیه السلام تقاضا کرد پاسخ تمام سؤالاتی که فرمودید را خودتان بدهید؛ و بعد به کسی دستور داد که این جوابها را نوشتند. مأمون جملات دیگری هم دارد که خیلی برای ما شیعه‌ها قابل تأمل است. ببینید دشمنان درجه يك شیعه چه مقدار به حقیقت مذهب اهل بیت رسیده بودند؛ اما حبّ دنیا و مقام و تبعیت از هوی و هوس نمی‌گذاشت تسلیم شوند. مأمون بعد از اینکه حضرت تمام این سؤالات را جواب داد، به عباسیون خطاب کرد «أما علمتم على أن هذا البيت ليسوا خلقاً من هذا الخلق» گفت شما نمی‌فهمید که اهل بیت افرادی هستند که مثل بقیه افراد معمولی بشر نیستند! این حرف همان است که خود ائمه فرمودند «لا يقاس بنا أحد». من این خاطره را دارم که والد راحل ما (رضوان الله علیه) يك وقتی، يكي از همین نونهالانی که خدا به ایشان عنایت کرده بود و قرآن را تماماً با انحاء مختلف حفظ کرده بود، پدرش او را خدمت والد ما آورد. والد ما نیز ایشان را خیلی احترام و تشویق کردند، اما آن شخص دفعته گفت با وجود چنین مسائلی، آنچه که در مورد امام جواد علیه السلام بعضی‌ها شبیه دارند حل می‌شود. پدر ما خیلی ناراحت و عصبانی شد؛ و فرمودند چي گفتي؟! اینها چه ربطی به امام جواد و امامت دارد. هزاران نفر مثل این، ذره‌ای نیست در مقابل قضایای امام جواد(ع) و هیچ چیزی قابل مقایسه با اینها نیست. مأمون عباسی هم می‌گوید: «إنهم ليسوا خلقاً مثل سائر الخلق أما علمتم».

باز این تعابیر را ببینید: «أما علمتم أن رسول الله(ص) بايع الحسن والحسين وهما صبيان - شما نمی‌دانید که پیامبر با امام حسن و امام حسین بیعت کرد وقتی صبی بودند - ولم يبايع غيرهما طفلين - با هیچ طفل دیگری بیعت نکرد، اما با این دو بیعت کرد .. ولم تعلموا أن أباهم علياً آمن برسول الله وهو ابن تسع سنين - شما نمی‌دانید که پدر اینها علی ابن ابیطالب ایمان به پیامبر آورد در حالی که نه ساله بود - فقبل الله ورسوله إيمانه - خدا و پیغمبر ایمانش را قبول کردند - ولم يقبل من طفلٍ غيره ولا دعى رسول الله طفلاً غيره. باز گفت: «أولم تعلموا أنها ذرية بعضها من بعض - اینها ذریه‌ای هستند که همه‌شان نور واحدند، بین کبیر و صغیرشان فرقی نمی‌کند - يجري لأخروهم ما يجري لأولهم. این عبارات در تحف العقول و جلد 9 وسائل الشیعه آمده است. من در دو دقیقه این نکته را هم عرض کنم که این قضیه يك قضیه‌ی مسلم تاریخی است، اما معاندین و مخالفین مکتب اهل بیت از جمله ابن تیمیه که امروز تمام این مفتضحات و هابیت از کتابهای اوست، و تمام مفاسدی که امروز اسلام گرفتارش هست، يكي از منشأهای بزرگش و هابیت و همین ابن تیمیه است، در کتاب منهاج السنّه‌اش این قضیه‌ی مسلم تاریخی را انکار می‌کند؛ مثلاً از حرفهایی که این آدم جاهل زده، این است که گفته مجرّد اینکه کسی فروعی مطرح کند عالم نیست؛ مجرد اینکه کسی تقسیم بندی کند، دلیل بر علمش به احکام نیست. این شخص برای اینکه آن خبث و رذالتی که نسبت به مکتب اهل بیت می‌خواهد اعمال کند را نشان دهد، می‌آید چنین قضایای مسلمی را انکار می‌کند. خداوند همه ما را با محمد و آل محمد محشور بفرماید.

وصلّي الله علي محمد و آله الطاهرين.